

## درس تفسیر آیت الله جوادی

96/09/01

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تفسیر آیات 26 تا 32 سوره الرحمن

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ (٢٦) وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ (٢٧) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (٢٨) يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ (٢٩) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (30) سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلَانِ (31) فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (32) ﴿

سوره مبارکه «الرحمن» که بسیاری از نعمت‌های الهی را در بر دارد، قسمت مهم آن به توحید برمی‌گردد. فرمود گرچه ما زمین را برای انسان و سایر حیوانات خلق کرده‌ایم، در آیه ده فرمود: ﴿وَالْأَرْضُ مَوْعِنًا لِلنَّاسِ﴾. اما در این آیه 26 می‌فرماید: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾؛ هر کس در روی زمین زندگی می‌کند از بین رفتنی است، تنها وجه خدا می‌ماند: ﴿وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾. این چون در مقام تحدید نیست، مفهوم ندارد که اگر موجودی در آسمان بود، او از بین نمی‌رود. در پایان سوره مبارکه «قصص»، آیه 88 به این صورت آمده است: ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾. این عام با آن خاص تنافی ندارند که آن مقید این باشد، چون مثبتین‌اند. در آیه سوره مبارکه «الرحمن» دارد: ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾؛ یعنی هر کس روی زمین زندگی می‌کند، فانی است و در آیه 88 سوره «قصص» آمده است هر چیزی که مصداق شیء است آن از بین رفتنی است هالک است. خود شیء از «أعم المفاهیم» است ما مفهومی جامع‌تر و کلی‌تر از شیء نداریم، وقتی «کُلُّ» روی شیء بیاید چیزی را فروگذار نمی‌کند، هر چه مصداق شیء است مندرج تحت این مفهوم است، ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ﴾ و این عام با آن خاص چون مثبتین‌اند جا برای تخصیص نیست. نمی‌شود گفت که آیه 88 سوره «قصص» با آیه محل بحث سوره «الرحمن» تخصیص می‌خورد که مخصوص به افرادی است که روی زمین زندگی می‌کنند. پس چه در زمین چه در آسمان هر موجودی که مصداق شیء است او هالک و فانی است.

مطلب دیگر این است که کلمه هلاک بار منفی ندارد؛ گرچه وقتی به باب افعال رفت که خدا إهلاكشان کرده «أَهْلَكَهُمُ اللَّهُ»، «نُهْلِكُهُم» ممکن است بوی عذاب از آن دربیاید؛ اما خود کلمه «هَلَكَ» بار منفی ندارد، زیرا کلمه «هَلَكَ» به معنای مُردن آمده و محذوری هم به همراه آن نیست. در پایان سوره مبارکه «نساء» به این صورت آمده است؛ آیه 176 سوره «نساء» فرمود: ﴿قُلِ اللَّهُ يُغْنِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنْ أَمَرُوا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتُ فَلَهَا نَصُّهُمَا تَرَدُّهُ﴾ فتوای الهی این است که اگر مردی بمیرد، فرزند نداشته باشد و خواهر داشته باشد، این خواهر نصف ماترک را به ارث می‌برد، حالا بقیه را بالرد و امثال آن حکم فقهی خاص خودش را دارد. غرض آن است که ﴿إِنْ أَمَرُوا هَلَكَ﴾؛ یعنی «إِنْ أَمَرُوا مَاتَ». چه اینکه درباره حضرت یوسف (سلام الله علیه) در سوره مبارکه «غافر» آیه 34 به این صورت آمده: ﴿وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ بْنُ مَرْيَمَ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ نَبْعَثَ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا﴾؛ وقتی که یوسف (سلام الله علیه) هلاک شد، شما گفتید دیگر پیامبری نمی‌آید. هلاک شد یعنی رحلت کرد؛ یعنی مُرد. پس «هَلَكَ» بار منفی ندارد، برخلاف «أَهْلَكَ» که بوی عذاب دارد. «هَلَكَ»؛ یعنی «فَات» و «مَات». این ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ﴾؛ یعنی هر چیزی از بین رفتنی است.

فَتْحُضَلْ آیه سوره «الرحمن» که محل بحث است دارد: «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا»، یعنی «على الارض» ی که «وَضَعَهَا لِلْأَنَامِ» این فانی است. این موجود آسمانی را شامل نمی‌شود، خود زمین را شامل نمی‌شود، «أهل الارض» را شامل می‌شود و آیه پایانی سوره مبارکه «قصص» که دارد: «كُلُّ شَيْءٍ مَّا لَكَ»، زمین و أهل زمین، آسمان و أهل آسمان هرچه مصداق شیء است مندرج تحت این عام است و این دو عنوان چون مثبتین‌اند تخصیصی در کار نیست فقط «وجه الله» می‌ماند.

مطلب بعدی آن است که این «وجه الله» با این وصف مرفوع یاد شده است، فرمود: «وَيُنْفِي وَجْهَهُ رَيْثُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ»، ظاهرش این است که این «ذُو الْجَلَالِ» صفت برای آن وجه است؛ یعنی بر آن وجه مرتبط است. آن وجه مرفوع است «ذُو الْجَلَالِ» هم مرفوع است. ما اگر بگوییم که این وصف است برای رب، باید بگوییم نعت مقطوع است؛ یعنی یک «هو» ای را در تقدیر بگیریم، بگوییم «هو» یعنی این رب «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» است. این ممکن است، ولی معونه می‌خواهد. برخی‌ها خواستند بگویند پایان سوره مبارکه «الرحمن» شاهد این است که این نعت، نعت مقطوع است. این «ذُو الْجَلَالِ» متعلق به وجه نیست، بلکه متعلق به رب است و «هو» در تقدیر است؛ «وَيُنْفِي وَجْهَهُ رَبُّكَ» که «هو» آن رب «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» است به قرینه آیه پایانی همین سوره «الرحمن»؛ یعنی آیه 78 که دارد: «تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» که مجرور است که این «ذِي الْجَلَالِ» متعلق به رب است به قرینه این «ذِي الْجَلَالِ» که متعلق به رب است و مجرور است، آن «ذُو الْجَلَالِ» هم متعلق به رب است و مرفوع است. هر دو ممکن است؛ لکن تحقیق در مسئله این است که اگر منظور از این بقا، بقای بالذات باشد، یقیناً رب باقی است، وجه رب، فیض رب، ظهور رب ممکن است. ما دو تا واجب که نداریم یکی خود رب و یکی فیض رب یا ظهور رب «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» [1] این «نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» ممکن است «الله» واجب است. ظهور، افاضه، ایجاد، خیر و رحمت و برکت که گاهی از او به ظهور حق، گاهی به «وجه الله» یاد می‌شود و مصداق کامل آن هم انسان کامل است که به حضرت عرض می‌کنیم: «أَيُّ وَجْهِ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَخَّئُ الْأَوَّلِيَاءُ» [2] اینها ممکن هستند. پس اگر منظور بقای بالذات باشد، این «وَيُنْفِي وَجْهَهُ رَبُّكَ»، منظور از وجه، خود خداست و اضافه وجه به رب هم اضافه بیانیه است، وجهی که «هو الرّب» است، چون همه اشیاء به طرف خدا توجه دارند و اگر منظور از این بقا اعم از بالذات و بالغیر باشد، این وجه همان «ظهور الرّب» است، «فیض الرّب» است، «نور الرّب» است که این باقی است، چون تعطیل در کار نیست، او «دَائِمُ الْفَيْضِ عَلَى الْبَرِّيَّةِ» است، «كُلُّ مَنْهُ قَدِيمٌ» [3] گرچه عالم حادث است سماوات و ارض حادث‌اند، هر موجود مادی حادث زمانی هم هست نه تنها حادث ذاتی. هر شیئی که در بستر حرکت قرار دارد، نه تنها حادث ذاتی است حادث زمانی هم هست. اما او «دَائِمُ الْفَيْضِ عَلَى الْبَرِّيَّةِ» است، او «كُلُّ مَنْهُ قَدِيمٌ» است و چون مَنْ او فیض او ظهور او به ذات تکیه می‌کند و باقی بالغیر است و منظور از این بقا هم اعم از بالذات و بالغیر است آن وقت خود وجه می‌تواند باقی باشد، فیض می‌تواند باقی باشد و دیگر اضافه، اضافه بیانیه نیست، مضاف عین مضاف الیه نیست. پس «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَإِنَّ \* وَيُنْفِي وَجْهَهُ رَبُّكَ» اگر منظور از این بقا، بقای بالذات باشد منظور از وجه، خود خداست و اضافه وجه به رب هم اضافه بیانیه است و خدا هم «ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ» است. در دعای سحر داریم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَائِكَ بِأَجْمَلِهِ»، «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ جَمَائِكَ بِأَجْمَلِهِ» [4] معمولاً می‌گویند صفات ثبوتی اوصاف جمالی است و صفات سلبی می‌گویند صفات جلالی است. به هر تقدیر جلال الهی هم به جمالش برمی‌گردد. شما وقتی بررسی می‌کنید می‌بینید اینکه فلان نقص را ندارد، چون کمال محض است. عیب ندارد، چون صحیح تام است. نقص ندارد، چون تام محض است و این وجه هم می‌شود ذات، در صورتی که منظور از این بقا، بقای بالذات باشد.

پس هلاک معنای منفي ندارد بار منفي ندارد، یک؛ و آنچه در سوره «قصص» آمده است در صدد نقص نیست، «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا هَالِكٌ» و مانند آن. عمده آن است که استعمال مشتق در «ما انقضي» محل اختلاف است که حقیقت است یا مجاز! ولی در «ما یأتی» یقیناً «عند الكلّ» مجاز است. ما بگوییم «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ» این «فان» مشتق است؛ یعنی بعداً فانی است، بعداً هالک است، یا اگر «عند التحقيق» بنگریم هم اکنون هالک است؟ ما فیضی داریم یک مستفیض؛ این مستفیض الآن هم هالک است و چیزی نیست. آن که باقی است، فیض خداست. پس اگر مشتق را ما بخواهیم به این معنا تفسیر کنیم؛ یعنی در آینده از بین می‌رود، آینده هلاک می‌شود، معلوم می‌شود که این بقای مجازی را اراده کردیم که الآن مجازاً باقی است، این بقای مجازی بعداً از او گرفته می‌شود و اگر بخواهیم بگوییم که نه، مشتق در «متلبس بالفعل» هست نه متلبس آینده، هر چیزی را که شما نگاه بکنید، ذاتاً منفی است و «بالغیر و بالاضافة الي الغیر» روشن است؛ مثل اینکه شما صورتی را در آینه می‌بینید. در نهج البلاغه هم مرئی آمده هم مرایا آمده است. [5] هم اشیا آینه‌اند هم در آینه دیده می‌شوند، چیز خارجی نیستند. اگر مرایای حق‌اند یا مرئی حق‌اند، ذاتاً فاقدند، چون چیزی در آینه نیست. آن بیان نورانی امام رضا (سلام الله علیه) در پایان توحید صدوق را که ملاحظه بفرمایید وجود مبارک حضرت به آن متکلم آن محدوده خراسان می‌فرماید چیزی در آینه نیست فقط شاخصی را نشان می‌دهد. [6] آینه شیشه‌ای است که پشت آن جیوه است و شفاف است و چیزی در آن نیست. وقتی شما در برابر آن قرار گرفتید، خودتان را در آن می‌بینید. ممکن است ما ده تا آینه داشته باشیم که یک درخت را ده گونه نشان بدهد، بزرگ‌تر از آن مقداری که هست، کوچک‌تر از آن مقداری که هست، پهن‌تر از آن مقداری که هست، یا باریک‌تر از آن مقداری که هست، آینه‌های گوناگون آن شجر را گوناگون نشان می‌دهند هیچ کدام از اینها در آینه نیست، وقتی نور به سطح آینه می‌خورد این نور برمی‌گردد به آن درخت ما آن درخت را در این زاویه عطف می‌بینیم و گرنه در آینه چیزی نیست. پس اگر گفته بشود که هر چیزی هم‌اکنون فانی است و فقط آن شاخص که فیض خداست و ظهور خداست، او می‌ماند، این هم درست است و اگر اعمّ از مجاز و حقیقت گرفتیم، این شیء بالمجاز موجود است بعداً که آینه بشکست و رخ یار دید، این صورت مرآتیه هم رخت برمی‌بندد. پس چه در پایان سوره «قصص» و چه در این آیه سوره مبارکه «الرحمن»، چه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ»، چه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ»، این مشتق اگر در «متلبس بالفعل» استعمال شد؛ یعنی ذاتاً چیزی نیست و فقط غیر را نشان می‌دهد؛ اما اگر اعمّ از بالذات و بالغیر بود، این الآن موجود است شیء است و در آینده از بین می‌رود. درست است استعمال مشتق در آینده مجاز است «عند الكلّ»، ولی به هر حال صحیح است. استعمال سه قسم است: یا صحیح است یا غلط، آن صحیح یا حقیقت است یا مجاز. اگر ما این جریان را به آب اسناد بدهیم، بگوییم آب رودخانه جاری است، این حقیقت است. اگر این جریان را به رودخانه که خانه آب است خانه رود است اسناد دادیم گفتیم رودخانه جاری است، مجاز است. رودخانه خانه آب است این که حرکت نمی‌کند. اگر گفتیم «جری النهر» مجاز است، اگر گفتیم «جری الماء» حقیقت است. اما اگر دیواری که از کنار این دیوار این نهر می‌گذرد، این جریان را به دیوار اسناد دادیم و گفتیم «جری الجدار»، این نه حقیقت است نه مجاز بلکه غلط است. استعمال یا غلط است یا صحیح، اگر صحیح شد یا حقیقت است یا مجاز. استعمال مشتق در آینده با قرینه، صحیح است؛ منتها مجاز است نه اینکه غلط باشد. پس اگر منظور ذات باشد، این مشتق در «متلبس بالفعل» استعمال شده است هم‌اکنون هر شیئی هالک است، هم‌اکنون هر شیئی فانی است. اگر اعمّ از بالذات و بالغیر باشد، هم‌اکنون موجود است ولی در

آینده از بین می‌رود. «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ \* وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ»

برادران و فداکاران عراق، چه برادران و فداکاران سوریه که خطر این سلفی و تکفیری و داعشی به استکبار و صهیونیسم برگشت. یک اصل کلی ما در قرآن داریم که «ما بکم من نعمة فمن الله» این فتح و پیروزی از ناحیه ذات اقدس الهی است. ما خدا را شاکریم که این خطر، به خود خطرآفرین برمیگردد، این مطلب اول. این نعمت بزرگ را هم به نظام، رهبر، مسئولین و فرد فرد عزیزان و فداکاران این مرز و بوم، مخصوصاً به خانواده‌های معزز و معظم شهدای حرم، تبریک و تهنیت عرض می‌کنیم؛ لکن این نکته را باید بدانیم هر اندازه ارتباط ما به «وجه الله» قوی‌تر باشد، ارتباط خدا به ما بیشتر است. یک وقت است ما سعی می‌کنیم دین خدا را یاری کنیم، خدا هم می‌فرماید: «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» [7] خدا می‌شود ناصر ما. نصرت این است که بخشی از کار به دوش خود ماست، ما باید انجام بدهیم، آن تکمیل و تکمیل را خدا به عهده می‌گیرد. گرچه «وَإِنْ كَانَ الْكُلُّ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى» این آیات نصر است که یک طایفه از آیات قرآن را تشکیل می‌دهد، «إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ»

از این قوی‌تر، اگر ارتباطمان را با اخلاص و تلاش و کوشش بیشتر کنیم، رابطه‌مان را با خدا نزدیک‌تر کنیم، این نصرت به ولایت تبدیل می‌شود، او می‌شود ولی فرق جوهری ناصر و ولی این است که در نصرت، یک بخش کار را خود این شخص انجام می‌دهد، تتمیمش را به عهده آن کمک، مُعین، معاون و ناصر خواهد بود. اما در ولایت، ولی همه کارهای مولی‌علیه را به عهده دارد. اگر نوجوانی بخشی از کارها را خود به عهده بگیرد، بخشی از کارها را پدر کمک بکند، می‌گویند پدر ناصر این پسر است؛ اما یک کودک نوزاد، همه کارهای او را پدر و مادر به عهده دارند، اینجا ولی او هستند، نه اینکه بخشی از کارها را کودک بکند و بخشی از کارها را مادر یا پدر، همه کارها را ولی به عهده دارد. پس ولایت، دقیق‌تر، عریق‌تر، قوی‌تر و غنی‌تر از نصرت است.

در مسئله نصرت دارد که «وَما رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَئِنَّ اللَّهَ لَمَعَ» [8] اگر این تعبیر به همین صورت بود «وَما رَمَيْتُ وَلَئِنَّ اللَّهَ لَمَعَ» می‌شد ولایت؛ اما این «إِذْ رَمَيْتُ» را هم قرآن اضافه کرده، فرمود آن وقتی که تو انداختی، در حقیقت دیگری انداخت، «وَما رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَئِنَّ اللَّهَ لَمَعَ» این «إِذْ رَمَيْتُ» یک تأثیر کلیدی دارد، مثل اینکه فرمود: «فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَذْيَبِكُمْ» [9] این از نصرت قوی‌تر است، فاصله نصرت و ولایت را دارد تأمین می‌کند؛ خدا با دست‌شما آنها را عذاب می‌کند. پس ما یک «وَما رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ وَلَئِنَّ اللَّهَ لَمَعَ» داریم، یک «فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَذْيَبِكُمْ» داریم، یک وقت خدا بی‌پرده سخن می‌گوید، می‌فرماید: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَئِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ» [10] همه را می‌زند کنار، می‌گوید من میدان‌دار بودم. این غنی‌تر و قوی‌تر و عریق‌تر و دشوارتر و مشکل‌تر از «وَما رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ» است، غنی‌تر از «فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَذْيَبِكُمْ» است، این می‌شود توحید ناب. من فقط میدان‌دار بودم شما کاری نکردید. فرمود من به دست شما آن کار را کردم، «فَاتْلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَذْيَبِكُمْ». فرمود: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ» دیگر فرمود: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ اذ قَتَلْتُمُوهُمْ وَلَئِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ!» این خیلی فاصله دارد با «وَما رَمَيْتُ إِذْ رَمَيْتُ». فرمود: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ» شما کاری نکردید «وَ لَئِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ». اگر رزمنده‌ای به جایی برسد که بگوید: «وَما بَنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمُنْكَ» [11] این آیه را خوب درک می‌کند: «فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَئِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ».

این عزیزان ما، این مدافعان حرم و این سرداران ما، مخصوصاً این برادر عزیز و کریم و مهربان ما و محبوب ما، جناب سردار قاسم سلیمانی (حفظه الله، نصره الله، ایده الله) - إن شاء الله - به اینجا رسیده است که در آن نامه‌ای که به مقام معظم رهبری نوشته‌اند، خاضعانه کلّ این فتح و پیروزی را به ذات اقدس الهی نسبت دادند. این معنای دعاست، تأثیر دعاست. می‌دانید همه این کشورهای نام برده شده، عراق، سوریه و همسایه‌های این دو کشور، هیچ کدام این فکر را نمی‌کردند که استکبار و صهیونیسم چنین خوارگی را برانگیختند و این خوارج بدخیم برانگیخته شده استکبار و

صهیونیسم به ذلیل‌ترین وجه از این کشورهای عراق و سوریه طرد شدند که امیدواریم ذات اقدس الهی اینها را به عذاب الیم در دنیا و آخرت معذب بفرماید!

ما ضمن تبریک و تقدیر به همه عزیزان، این نکته را هم عرض می‌کنیم که یک بیان نورانی قرآن کریم به وجود مبارک پیغمبر (علیه و علی آله آلاف التحية و الثناء) دارد، فرمود رسول من! حالا درست است در فلان جبهه پیروز شدی، در فلان جبهه موفق شدید اسیر بگیرید؛ اما ﴿لَا تَرَالُ تَظَلُّغُ عَلَيَّ خَائِنَةٌ مِنْهُمْ﴾ [12] درباره یهودی‌ها و همین صهیونیسم‌ها، فرمود اینها هر روز نقشه می‌کشند. بنابراین هم باید شاکر بود و سجده در پیشگاه ذات اقدس الهی کرد، هم باید هوشیار بود. فرمود: ﴿خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾ [13] آن هوشیاری، آن دقت و آن فراست را بگیرید.

بخش پایانی عرض. آن توحیدبینی امام راحل که همه ما در کنار سفره او نشسته‌ایم، هست. شبیه چنین پیروزی‌ای، رزمندگان اسلام در زمان جهاد مقدس و دفاع هشت ساله داشتند. امام پیامی داد، اگر توجه داشته باشید امام فرمود: من آن دست‌های مجاهدانی را می‌بوسم که بالای آن دست‌ها دست خداست؛ یعنی دست خدا را من دارم می‌بوسم، ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾ [14] این جمله از غنی‌ترین و قوی‌ترین نکات عرفانی است که امام فرمود، این توحید است. دست کسی را امام نمی‌بوسد؛ یعنی دست خدا که بالای دست این رزمندگان است را می‌بوسم؛ البته آن دست بوسیدنی است. فرمود دستی را می‌بوسم که بالای این دست‌ها، دست خداست، ﴿يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ﴾. الآن ما هم که اُمّت آن امام (رضوان الله تعالی علیه) هستیم، دست مدافعان حرم، آن مدافعانی را می‌بوسیم که دست خدا بالای دست آنهاست.

---

[1] نور/سوره 24، آیه 35.

[2] الإقبال بالأعمال الحسنة (ط - الحديثة)، السيدین طاووس، ج 1، ص 509.

[3] مصباح المتعجد، الشيخ الطوسی، ج 1، ص 466.

[4] مصباح المتعجد، الشيخ الطوسی، ج 1، ص 760.

[5] شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد، ج 13، ص 44.

[6] التوحيد، الشيخ الصدوق، ص 434 و 435.

[7] محمد/سوره 47، آیه 7.

[8] انفال/سوره 8، آیه 17.

[9] توبه/سوره 9، آیه 14.

[10] انفال/سوره 8، آیه 17.

[11] مصباح المتعجد، الشيخ الطوسی، ج 1، ص 63.

[12] مائده/سوره 5، آیه 13.

[13] نساء/سوره 4، آیه 71.

[14] فتح/سوره 48، آیه 10.